

نیر تبریزی

زنده یاد محمدعلی صفوت

چیزی که زندگانی را در کام نیر تلخ می‌کرد و با همان تلخی عمر خود را از غره به سلخ رسانید، رشک حسودان و بدخواهی مردمان خودخواه بود. در خلال اشعار و کلمات او به‌طور صریح یا ایهام عدم رضا و شکایتی از مکاره و آلام (که در هر زمان ندیم مردمان حساس بوده و قیابییست که بر اندام اهل دل دوخته شده است) دیده نمی‌شود، مگر از کوتاه‌نظری و مناقشه‌ی بعضی از مردم چنان که در ضمن یکی از قصاید گوید:

گنجیست در دلم ز غم و رنج مهر و ماه
زین بس عجب مدار که پیچم به خود چو مار
دستی به خوان دهر نیالوده چون مگس
شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش دیگر آهن سردم به سر مکوب
ای فکر دیگر از رگ اندیشه خون مبار
ای چشمه‌ی مداد من از غصه قیر شو
ای خامه‌ی نزار من از غم چو نی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست
تا غنچه تنگ‌دل بود و لاله داغدار
ای کاش مام دهر ز زادن شدی عقیم
تا این جنین ز باب نمادی به یادگار
تنگ است این سرا به سر آ ای زمان عمر
سیرم ز جان شتاب کن ای مرگ ناگذار
نیز از رنجش‌های طاقت‌فرسای درونی (از ناسازگاری محیط) در
تخلص یکی از غزل‌ها بدین مضمون ابراز دل‌تنگی می‌نماید:

دلم از خطه‌ی تبریز به زنه‌ار آمد
«نیرا» خیمه‌ی مابین که به ویرانه زدند
آری! این جهان پر شر و نیرنگ به مانندگان نیر زندانی تنگ است
که زندگی در آن را تنها نزدیکی و تانس دانشمندان با یک‌دیگر
امکان‌پذیر یا آسان می‌نماید. چنان که خوش‌بختانه «حجت‌الاسلام»
با چند تن از کبار فضلالی معاصر که لایق خلوت و خلّت بودند، ارتباط
و الفتی داشت و غالباً شب‌ها را برای انس و صفا انسب دیده و گرد هم
می‌نشستند. (اللیل اجمع)

«صحبت به شب انداز که صحبت گل شب‌بوست».
میرزا محمد تسوجی معروف به ملاباشی،^۳ حاجی میرزا کاظم
طباطبائی معروف به حاجی وکیل،^۴ میرزا فضل‌علی مولوی
متخلص به صفا،^۵ میرزا علی منجم باشی،^۶ شریف‌العلمای
اصفهان‌ی،^۷ با مرحوم امیرالشعراى فراهانی،^۸ نیز مرافقت و

□ شادروان محمدتقی حجت‌الاسلام تبریزی متخلص به «نیر»
در آسمان علم، ادب و عرفان آفتابی بوده که صدها ستارگان درخشان
از او کسب نور و روشنی کرده است:

«ز یک چراغ توان صد چراغ روشن کرد».
فقید سعید در سال هزار و دویست و چهل و هشت قمری در تبریز
تولد یافت و در ۲۲ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف
مسافرت کرده و پس از استفاضه از محاضر استادان و مشایخ آن سامان
به تبریز برگشته است.

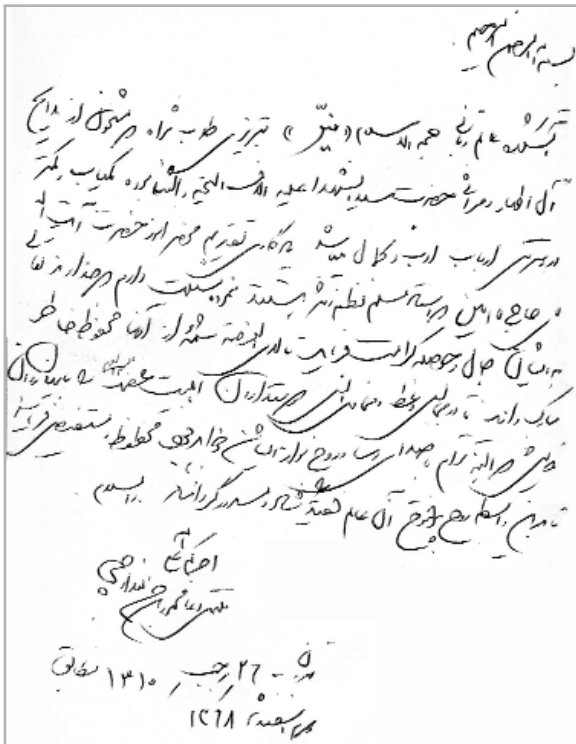
حجت‌الاسلام به حدی دارای عزت نفس و مناعت طبع بود که جز
خانه‌ی مسکونی خود چیزی نداشت، آن هم پس از فوت او فروخته و
به وام او داده شد. آن مرحوم به زندگانی بسیار ساده و گوشه‌نشین
بیش‌تر مایل بوده تا به اندوختن مال و اختلاط با مردم؛ چنان که در این
معنی گوید: «خر شیخ در تک و دو، بر هر خس از پی جو / منم آن‌که
بار خسرو، نکشم که خر ندارم».

از آثار باقیه‌ی آن بزرگوار، **صحیفه‌الابرار، مفاتیح الغیب، لالی**
منظومه، آتشکده، دیوان غزلیات، مثنوی در خوشاب به طبع
رسیده‌اند.^۱

رساله‌ی **علم‌الساعة**، رساله‌ی **لمح البصر**، رساله‌ی **نصرة**
الحق و الفیه آن جناب که بدین‌سان شروع می‌شود:

قال التقی الهاشمی النسبا
بقیة الماضین من طباطبا
و پاره‌ی رسایل دیگر و مکتوب مفصل علمی و ادبی که در
پاسخ‌نامه‌ی مرحوم میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله^۲ در خصوص تغییر
الف‌باء اسلامی نوشته است، هم از آثار فکری و قلمی او بوده که چاپ
نخورده‌اند. مرحوم نیر بر فرض این که در زمان خود در علوم دینی و
غیره هم‌پای او نظیری داشته، در قسمت ادبیات و قریحه‌ی شعر از
نوادر روزگار بوده است. در غزلیات بیش‌تر از اشعار سعدی شیرازی
(که ایرانیان را مایه‌ی سرافرازیست)، استقبال فرموده و او را
می‌ستود. چنان که گوید:

شعر من گر به سر تربت سعدی گذرد
کاروان شکر از مصر به شیراز آید
در حسن خط و خوشنویسی ماهر و زبردست بود. در وصف قدرت
قلمی او همین بس آن‌گاه که به فلج شقی مبتلا گردید، با دست چپ
چنان خط می‌نوشت که از کار دست راست فرقی نداشت.
ادیب‌الممالک فراهانی در زیبایی خط او گوید:
رقمت ناسخ و ریحان خط لاله رخان
بر شکسته خط طغرای صفاهانی را



«آتشکده‌ی عالم ربانی حجت الاسلام نیر تبریزی طاب ثراه...
یادگاری تقدیم محضر انور حضرت آیت الله آقای حاج آقا امین
که استاد مسلم نظم و نثر هستند... ملتسم دعا

محمودبن حسن بغدادچی تبریزی»

زین سپس مخزن شعر حسن هانی را^{۱۱}
سر و سامان شهی دارم و در بندگی ات
به فلک یاد دهم بی سر و سامانی را
بالجمله حجت الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین حال
مجهول القدر زمان خود بوده. در قصیده‌یی که آن را «ندبه» نام نهاده و
به زبان تازی ساخته، فرماید:

فکم حللت رموزاً طالما قصرت

عن حلها حکماء الاعصر الاول

و کم ملک کنوزاً شد ما جهدت

فی نیلها طلب العلیا و لم تنل

از این نظر که مقاله‌ی ما آرایش پذیرد و بی روح نباشد، یک
رباعی و چند شعر از تغزلات نیر که در دیوان چاپ شده‌ی او
درج نشده است و بدین لحاظ تازگی دارد، نگاشته می‌شود،
رباعی:

ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است

بر خوان تو هرگز مگسی ننشسته است

نان تو مگر لشگر چنگیز بود

کاورا به همه عمر کسی نشکسته است

غزل:

محتسب با ساغر می گر مرا سر بشکند

باکم از سر نیست زان ترسم که ساغر بشکند

مصادقتی داشته است و اشعار زیرین را محض پاسداری از فضل و
دانش امیرالشعرا و رعایت حق ارادتی که از او به ظهور می‌آمد بر
سبیل تقریظ به آثار فکری و طبع وقاد آن استاد انشا کرده و بدو
فرستاده است:

سزد ار سجده برد میر فراهانی را

گر ز خاقان گذرد مرتبه خاقانی را

ای امیر قرشی‌زاده کت اعجاز سخن

بند بر ناطقه زد منطق سبحانی را

عرق از خجلت تشیب تو از نیل گذشت

چهره‌ی طبع منوچهری دمغانی را

مدعی گو گله کم کن که به هر کس ندهد

فیض روح‌القدس‌ی رتبه‌ی حسانی را

شعرا را همه گر سحر حلال است حدیث

دیده بگشا و بین آیت عمرانی را

تا نیامد به سخن نطق تو معلوم نبود

کابر نیسان ز که آموخت درافشانی را

گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب

کاخرین پایه همین است سخندانی را

کوس تسخیر فروکوب که در کشور نظم

بخت بر نام تو زد سکه‌ی قآنی را

در پاسخ نامه و چکامه‌ی حجت‌الاسلام ادیب‌الممالک امیری هم

اشعاری که فرسنگ‌ها از اغراق و نفاق دور بوده، ساخته و تقدیم داشته.

این است چکامه‌ی امیری:

عجبی نیست مر آن آیت ربانی را

گر کند زنده ز نو حکمت لقمائی را

ای به تاریک شب کفر برافروخته باز

پدرت^۹ در ره دین شمع مسلمانی را

تو از آن شاخ برومند بزادی که ز فضل

درس توحید دهد نخله‌ی عمرانی را

حجت‌الاسلام آمد لقبت ز آن‌که به خلق

بشناسانی مر حجت یزدانی را

تویی آن عاقله‌ی دور مه و مهر که عقل

نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانی را

ملکات کلمات تو به نیروی کمال

عقل بالفعل کند طبع هیولانی را

تا به میدان ادب اسب هنر تاخته‌یی

دست بستی به قفا فاضل میدانی را^{۱۰}

رقمت ناسخ ریحان خط لاله‌رخان

بر شکسته خط طغرای صفاهانی را

دم عیسی ز عقیق لب لعل تو وزد

گهرت خیره کند تاج سلیمانی را

بنده آن رتبه ندارم که تو در چامه‌ی خویش

در حق وی کنی این‌سان گهرافشانی را

لیک در سایه‌ی مهترت به شعیری نخرم

تا شنیدستم که دل بشکسته دارد دوست دوست
 من به مویی بسته‌ام دل تا مکرر بشکند
 ای مساعد کوکب آن جانی که جانانش ستد
 وی همایون روزگار آن دل که دلبر بشکند
 چون به صیدم سر دهی شاهین چشم آهسته ده
 تیز پرواز است ترسم ناگهش بر بشکند
 شیخ را گردن شکست از بار دستار گران
 بار وی یارب گران کن بار دیگر بشکند
 شانه در آیینه مرگ ما مصور می‌کند
 تا تو را بر رخ یکی زلف معنبر بشکند
 آن رادمرد نامی شصت و چهار سال با نهایت مناعت زندگی کرده،
 در تاریخ ۱۲ ماه رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روان او از تنگنای جهان
 رمیده، و در گلشن رضوان آرمید. چنان‌که گوید:
 خیز تا رخت به سرمزل عنقا فکنیم
 بیش از این حالت دم‌سازی آن عالم نیست

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ای عمیدا ترک قال و قیل کن
 ختم کن این دفتر در خوشاب
- ۲- اهل تبریز و از رجال دانشمند آذربایجان و از کارمندان برگزیده‌ی وزارت خارجه
 و پیش‌قدمان ترقی‌خواهان ایران بوده. در داخله و خارجه ماموریت‌ها داشته است.

گنجینه‌ی دانش، طبقات‌الارض، رساله‌ی خط اسلامی، یک کلمه از جمله
 تالیفات او می‌باشد. در دهه‌ی اول قرن چهاردهم هجری در مجلس قزوین فوت
 کرده است.

۳- مرحوم محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان گوید نصف الفیه نیز از
 تسویجی بوده است.

۴- مدت طولانی حکومت تبریز سپرده‌ی او و ملقب به اعتضادالممالک بود.
 کتاب‌خانه‌ی مفصل و نسخه‌های خطی زیاد داشت. در سال یک‌هزار و دوست و
 چهل و شش قمری در تبریز تولد و در سال ۱۳۴۱ وفات یافته. آن مرحوم با دستور
 امیر نظام کروسکی کتاب **کلیله و دمنه** را تصحیح و تنقیح کرده و با خط میرزا باقر
 فخرالکتاب چاپ شده است. به مناسبت زیادی عمر و استمرار او در حکومت تبریز
 بعضی از ظرفا معاصر گفتند کل شیء هالک الا حاج اعتضاد الممالک.

۵- شرح حال میرزا فضل‌علی مستقلاً در کتاب **داستان دوستان** نگارش یافته است.
 ۶ و ۷- از مرحومین منجم‌باشی و شریف‌العلماء آگاهی مفید به دست نیامد.

۸- میرزا صادق ادیب‌الممالک از سلسله‌ی مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بوده. در
 سال یک‌هزار و سیصد و هفت قمری در ایام حکمرانی امیر نظام کروسکی به تبریز
 آمده تا آن وقت پروانه تخلص می‌کرد. چون امیر الشعرا لقب یافت، امیر تخلص کرد.
 در سال ۱۳۱۰ قمری از تبریز رفته، باز در سال ۱۳۱۴ با امیر نظام برگشته. در سال
 ۱۳۱۶ رییس مدرسه‌ی لقمانیه در تبریز گردیده و به نوشتن روزنامه‌ی ادب شروع
 کرده است، استاد نام‌برده در سال ۱۲۷۷ قمری متولد شده و در سنه‌ی ۱۳۳۶ در سن
 پنجاه و هشت سالگی در تهران درگذشته است.

۹- ملا محمد مامقانی پدر حجت‌الاسلام در سال ۱۲۶۹ قمری از سرای فانی
 درگذشته در فقه، فلسفه و تخلص به ملکات فاضله و حسن بیان از نوادر دهر
 محسوب است.

۱۰- ابوالفضل احمد میدانی، مولف کتاب **مجمع الامثال** است.

۱۱- حسن نام ابونواس شاعر معروف و هانی پدر اوست.



نشسته از راست: هرمز انصاری (موسس انستیتو سیمین) - پروفیسور سیدحسین امین - استاد دکتر باستانی پاریزی - حسین شهبورانی - کدیور
 ایستاده از راست: سعیدی - حسینجانی - اکبری - دکتر امینی - محمدکاظم موسوی بجنوردی (رییس دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی) - مهاجرانی - فاضلی - دکتر سینا شهبورانی